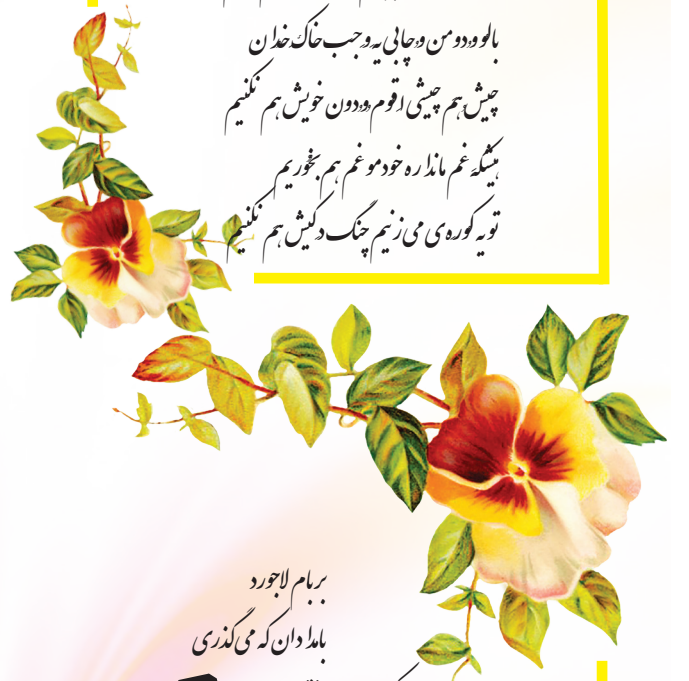




محسن یزدانی

حضرات کارزونی سلیم کله پیش هم کنلیم  
دین کی دوست کم و میش هم کنلیم  
بموتوم خویشم بساده ی پیش تو چشم  
تو چشم اگه خوروس سل تو چشم هم کنلیم  
صب تا شوم منگه اوجون بیدیکه سرتج ندیم  
وا ای متراض زبون بجز تیلش هم کنلیم  
تش تو قمرش بیا دواک می پاشه تخم خفاق  
مالک و ابهره کا گویم آخون خویش هم کنلیم  
ای بیخون اهل زمون خنده اری شو کنلیم  
اتدر پی سرم خنده اریش هم کنلیم  
بجد ملک یه در قیم تو به خان که شومون  
اتدر خارشات اتو چشم هم کنلیم  
مش که کی باسیم تا دم کشور نیم  
شون اشن بده بیدیم پیش تیلش هم کنلیم  
بالو و دین و چایی به وجب خاک خنان  
چیش هم چیش اتوم هودون خویش هم کنلیم  
بیکله غم بلاره خود غم هم بخوریم  
تویر کوره ی می زیم چنگ و کیش هم کنلیم



برام لاجورد  
بلادان کی گلدزی  
در سکوت سبز دختان  
در محله آبی روشن چشانت

محمد علی شکیبایی

آب می شوم  
عشق را  
در دستان کوچکات سرودی کن.  
فانته  
نام است راپروازی کند  
می دانم  
می دانم  
این دست های توست  
که بچک های کم شده را  
آوازی دهد  
عشق را  
در دستان کوچکات سرودی کن.  
برام لاجورد آسوده ام  
نگران و سینه های دور از دین  
و کند پریشان آفتاب را  
بر سانه های بربدات  
می یابم  
آری  
این کیوان توست  
که از بال ارغوانی اسبان می گذرد  
عشق را  
در دستان کوچکات سرودی کن

رقبه بوم چند روزی جیانت عالی بکن  
لای یک میلار و صد لیون و اندی مردوزن  
این زبان چینیان، آن قدر با هم سخت نیست  
خی امل «چی چانک چی چون چانک» یعنی نترس  
جزوه ی آموزش چینی خریدم صد دلار  
بودوزن خالوش نزدیک هشتاد و دو سن  
خط تولیدی چتر دیدم از اقسام عطر  
یک سبیک در شیشه سفید می کرد آجوبی سخن  
خط تولید تر قدر بار را و فرست و فرست  
اندکی رفتم جلو، دیدم خطرناک که حسن!  
نیز شب رنتم به قمرستان چینی با که بود  
کارگاه جاناز و خط تولید کنلیم  
یک زن چینی میان کوه افتاد و شکست  
این هم اوصاف زمان چینی نازک بدن  
چینیان خیلی غذا های عجیب می خوردند  
هم خورش قورباغه، هم خوراک کرگدن  
شکل های پر آدم هم در آنجا جالب است  
میداری دیدم آنجا، بود چینی نذرنان  
بنده با صنعت گری کشتم که بنسنت بمل است  
گفت با من: که تو بهتری زنی، بسان زن  
مثل چینی، می شود خورد خمیر و ریزیز  
ریز علی، خود را میزند از لای تن  
یک شب آنجا دیدم رونمایی می کنند  
خط تولید دماغ و خط تولید دین  
سال دیگر هم بنرندان چینی می رسند؛  
سعدی و تاج و کمال الملک و بزاز و شون!  
حال می کرد آنجا چینیان بی حجاب  
حرچه کشتم من ندیدم خودی بی هم نام دون  
واقعا این چینیان تیر، خیلی خبره اند  
خبره در اجناس، بمل را به ما انداختن  
روز اول خنده را و اذغ جای حسب خوب  
روز دوم دستویی را به جای رخت کن  
حرچه در خانه ست و یک روز از دم بشیرید  
چند صد کار ایران است بالا غیرتاً؟  
با توام! حال که من برگشته ام، نسبت به قبل  
صد برابر بیشتر دوست دارم، وطن!



سعید بنیانکی



فریبا امجد

چتر بلبل بی پرد این قفس مرده است  
چتر لاله در این لاله زار مرده است  
چتر شاخه در این باغ زخمی تریز  
چتر و هم و سیاهی به هم که خورده است  
در این هوای ملال آور زمستانی  
که باغ نخ زده و باغبان دل انصره است  
مران ذوق پیدن به شوق آزادی ست  
چرا که حسرت پرواز در دم مرده است  
بدون جاری زبای زنده رود انکار  
لبان شهر من از همگی ترک خورده است



بابک لطیفی

من انسان نمی شوم  
آری  
حراسان نمی شوم  
اگر رنگ باران آسمان  
حراسان نمی شوم دیگر  
من انسان نمی شوم  
آری آری  
قسم به سنگ خورده ام  
به کوه خورده ام  
به چراغی که سخت است خورده ام  
دیگر حراسان نمی شوم  
روی تیغ تومی خرم و  
می روم و می روم و می روم  
تا هر آنچه که زیباست  
من انسان نمی شوم  
آری آری آری  
مهار که عاشق بود  
عاشق که انسان می شود  
کای فریشتام  
کای دیو  
کای بیچ می شوم  
یک صفر در قمر اعلا می خواهرم  
میان لب های تو من بیچ می شوم  
انسان نمی شوم  
حتا اگر مرگ  
به خیالان و عوتم کند  
حراسان نمی شوم  
حتا اگر مرگ  
به کتاب و عوتم کند  
حراسان نمی شوم  
حتا اگر مرگ  
با من و ضو بگیرد  
حراسان نمی شوم دیگر  
بوی گل می شوم و  
می روم و می روم و می روم  
بی آنکه روی خاک کالد شتابم  
من مرده ام دیگر  
مرگ می جوم  
می روم می روم می روم...

از کتاب بیست و هشت پرده ی کوچک

منتظر اخبار و مطالب شما هستیم  
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به  
دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل  
ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش  
مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی  
برگشت داده نمی شود.  
iman.zare.1981@gmail.com  
کارشناس سرویس ادبی - هنری: ایمان زارع